

بادرنگی مختصر،

بر پاره ای از عملکرد های جمهوری اسلامی ایران،
میتوان ماهیت اصلی آنرا بر ملا نمود.

کبیر توخی قبلا با نام مستعار (ستیز مند)

(۲۴می ۲۰۰۷)

۵- نگاهی به متن دو مقاله از نوری زاده ("ساواما" چگونه متولد شد؟) -
و (افسران سپاه از امامزاده ی " ک گ ب " آمده اند) :

قسمت ۳

۵- نگاهی به متن دو مقاله از نوری زاده ("ساواما" چگونه متولد شد؟) و (افسران سپاه از امامزاده ی
"KGB" آمده اند) :

تا جایی که نگارنده آثار نویسندگان کاوشگر ، ژورنالیستان آگاه ، اخبار و نشرات کشور عزیز ایران را مطالعه نموده ، شماری از اندیشمندان ، نویسندگان، پژوهشگر و ژورنالیستان پر تلاش این کشور همسایه که راز تغییر شکلی رژیم شاهی به جمهوری اسلامی - بدون این که ساختار های مهم دولتی از هم بپاشد - را می دانند ؛ اما بنا بر ملحوظاتی از افشای آن خود داری می نمایند ؛ کم نیستند . همین عدم توجه و افشاء نکردن حقایق از جانب اشخاص فوق الذکر به عناصری که به نحوی از انحاء به هردو رژیم وابستگی هائی داشتند و اکنون نیز دارند ، میدان می دهد که اذهان خوانندگان و کاوشگران مسایل زیر پرده مانده ایران را مغشوش نموده به کجراه بکشاند . آقای علی رضا نوری زاده یک تن از ژورنالیستان انتی کمونیست شامل طیف اخیر الذکر می باشد . نامبرده که مسؤول سیاسی روزنامه مهم اطلاعات ؛ حتا تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود و چنین نشریه ای جز به عضو کاردان ساواک به کسی دیگر سپرده نمی شد [۱] ، در نشریه " ایران استار" چاپ تورنتو (شماره ۶۴۳ مؤرخ ۱۵ دسمبر ۲۰۰۶) موضوع پیدایش سازمان جاسوسی جمهوری اسلامی ایران را تحت عنوان « " ساواما " چگونه

متولد شد» (سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران " ساواما " تا سال ۳۶۴) زیر همین نام فعالیت داشت. بعد از آن تاریخ به وزارت اطلاعات و امنیت کشور " واواک " ارتقاء داده شد) به بحث کشیده که توجه خوانندگان را به قسمت هائی از آن جلب می نمایم .

در نوشته نامبرده زیر عنوان کوچک یا عنوان بغلی «سپاه ضامن استقرار» چنین می خوانیم :

« تشکیل سپاه پاسدار بعد از انقلاب ناشی از دو تصویر نچندان دور از هم نزد ارکان نظام بود . (شخص خمینی با این تصور بیگانه بود چون او جایگاه خود را در جامعه چنان بالا می دید که اصولاً باور نداشت گروهی حتا در میان نظامیان بلند پایه کشور جرأت کند فکر بر اندازی نظام او را در سر بیوراند . البته خواهم گفت چگونه این نگرش بعد از سفر شاه به امریکا و گروگانگیری دیپلمات های امریکائی تغییر کرد.) تصور اول را کسانی چون دکتر ابراهیم یزدی ، مصطفی چمران و تا حدودی ابوالحسن بنی صدر داشتند . آنها برای گمان بودند - تأثیر چپ ها را نباید در این امر از نظر دور داشت - که باید ارتش شاهنشاهی را منحل کرد و چون خمینی باین کار موافق نبود و در عین حال کسانی مثل مهندس بازرگان ، تیمسار ولی الله قرنی ؛ سرهنگ توکلی ، تیمسار مسعودی و تیمسار ریاحی نظامیان همراه انقلاب و داریوش فروهر به سختی باین نظر مخالف بودند . »

ارتشی که توسط امپریالیزم امریکا و قسماً اسرائیل تجدید سازمان یافته ، در اصل ساخته شده باشد و افسران و سربازانی که توسط متخصصین نظامی پنتاگون آموزش دیده ، وبا گرفتن امتیازات و حقوق فوق العاده به خاطر سرکوب مردم و غارت ثروت های کشور شان در خدمت نظام سرمایه جهانی قرار گرفته باشند ، نظامیان کلیدی آن به طور حتم تحت امر و نهی شبکه های استخباراتی پنتاگون ، CIA ، موساد و MI6 انگلستان قرار می داشته باشند . البته وجود استثنائی نادر را در زمینه نمی توان نادیده گرفت . مجموع نظامیان کلیدی در ارتش ایران چند و چندین تن نبودند که بعد از احراز قدرت آخوند ها اعدام شدند و باقی ارتش گویا بی گناهدانی بودند که مطابق "خواست" دست نشانده بعدی (خمینی) منحل نشوند و کماکان به خدمت شان در نظام انقلاب اسلامی ادامه دهند .

کی ها می توانند تضمین نمایند که نظامیان بلند پایه وزارت دفاع شاهنشاهی [ساخته شده توسط امریکا] و عوامل مخفی ساواک که به دور و بر خمینی حلقه زده بودند ؛ همچنان تیمسارانی که به طور مخفیانه با خمینی در ارتباط قرار داده شده بودند و "بعضی وارداتی ها از عراق و تنی از تحصیل کرده های امریکا و اروپا " که در سفر ها و مذاکرات سیاسی رهبر ، ندیم و همرازش بودند ؛ کدام پیوند و ارتباط با خالق این ارتش (پنتاگون - سیا) نداشتند . به برداشت این قلم : اینها تا عامل و نماینده با صلاحیت و کاملاً مورد اطمینان سازمانهای اطلاعاتی کشور های امپریالیستی غرب نمی بودند ، در هیچ صورت نمی توانستند به جلاد آینده خلق ایران نزدیک شوند .
بدرک همه جانبه از عملکرد های استعمار و امپریالیزم در سایر کشور ها چرا این بُعد مهم مسأله را از نظر دور می دارند و واقعیت را که اینان ، یعنی تیمسار ها و سرهنگان ارتش ساخته شده توسط امپریالیزم [ارتشی که در قبال قضایا گویا بیطرفی اختیار نمود و از سایه خدا شاهنشاه آریا مهر و فرمانده عمومی شان به دفاع

برنخاستند] در نقش جانبازان پیشوای انقلاب به مثابه مشاورین وی گمارده شدند ، تا به "پیشوای انقلاب اسلامی" (که جز مسایل دین و مذهب ، از سایر علوم هیچ نمی دانست ؛ حتا در حد یک کودک مکتبی (مدرسه) - مشوره دهند که ارتش را نباید منحل کرد . و در ظاهر به عوام الناس حالی کنند که رهبر با "خرد ذاتی" و "خدا دادش" به این امر نهایت خطیر قبلاً پی برده که انحلال ارتش محمد رضا شاه ، جمهوری اسلامی را بی حامی می سازد ، و نباید منحل گردد... .

هرگاه انقلاب ۵۷ به رهبری فرزندان صدیق ، فداکار ، واقعاً با درایت و مبارز ایران ، به پیروزی می رسید ، درگام اول تیغ های خونچکان ارتش و ساواک ، یعنی سردمداران شان را بعد از محاکمه مجازات می نمودند ، در پی آن تمامی نهاد های سرکوبگر را واقعاً منحل نموده دور می ریختند ؛ مگر بخش قابل ملاحظه عناصر نفوذی ارتش و ساواک درسطوح بالائی انقلاب خزیده و همینطور قسمتی از عوامل مخفی امپریالیزم در بدنه و رأس هرم های آن تعبیه شده بودند . آنها محصول کارکرد ها و تجارب استخباراتی (اطلاعاتی) سال های طولانی شان را ، که همانا بزرگ ساختن آخوند بی نام و نشان (ملا خمینی) بود ؛ چیده و دسته بندی می کردند.

برگردیم به نوشته آقای نوری زاده :

« ... سومین روز پیروزی انقلاب که اولین جلسه شورای انقلاب بعد از سقوط رژیم سلطنتی بود . اندیشه برپائی یک نیروی شبه نظامی از جوانان انقلابی به تصویب رسید و همان شب خمینی نیز به این فکر نظر موافق نشان داد... نخستین گروهی که برای تشکیل آنچه سپاه نام گرفت ترکیبی از بچه های بازاری آشنا با سلاح مثل محسن رفیق دوست [رفیق دوست آدم کش حرفه ئی و قاتل چهار تن از رهبران خلق ترکمن به نامهای مختوم ، واحدی ، اجور جانی و توماج بود - توخی] و نظامی های فراری ، مثل غلام علی رشید (ستوان جوانی که ارتش را رها کرده و به انقلابیون پیوست) و ... و بعضی وارداتی ها از عراق به همراه خمینی مانند عباس زمانی ابوشریف (که خط سیری از پاکستان تا لبنان و عراق داشت) و محمد خاتمی (ابو وفا که در عراق و کویت و لبنان حضور داشت) و تنی از تحصیل کرده های آمریکا و اروپا بودند که راهشان بعضاً به لبنان نیز کشیده شده بود. »

در این میان استخبارات ، یعنی اطلاعات ارتش که در ترکیب نظامی همان زمان به «رکن ۲ ارتش» و بخش ضد جاسوسی موسوم به «اداره هشتم» مسما بودند که در نبود آن ارتش فاقد حس لامسه می باشد - نمی توانست بیطرف و بیغرض بماند . مسلماً عناصری را در سطح پائین سلسله مراتب ارتش و یا اعضای نظامی خارج از ارتش را مأموریت داد تا در نهاد های شبه نظامی و غیر نظامی درآغاز ساختمان و هم در جریان ساختمان شان ، نفوذ کرده مسیر حرکتی رده های پائینی آن را نیز تحت نظر گرفته خود را تاسطح مسؤولین آن ارتقاء دهند. آیا نمی توان اظهار داشت که ستوان جوان غلام علی رشید به اطلاعات ارتش و یا به کدام شبکه مخفی CIA ارتباط داشت ؟ در این جای شک و تردید نیست که ناراضیانی در ارتش وجود داشتند . آیا اطلاعات

سری ارتش که در خارج از کشور ایران هم کارو بار اطلاعاتی داشت، از وجود این ناراضیان آگاه نبود ؟ و این ارکان بسیار مهم و مخفی دولت نیز مثل ساواک " فاسد" شده بود ؟ بگذارید از مثالهایی که در کشور خود داریم چیزی بگویم که چگونه عضو استخبارتی اردوی نجیب الله (اردوی که توسط شوروی تجدید سازمان یافته بود) در خانقاه های کابل نفوذ کرده و به شهرت رسیده بود ، در قالب "نعت خوان" به کشور هند فرستاده شد، تا به نفع "مشی مصالحه ملی" دیکته شده از جانب گرباچف برای دولت پوشالی تبلیغ نماید . به این نظامی "نعت خوان" میرفخرالدین آغا می گفتند . در مرکز کشور در امور کار و بار یکی دو خانقاه طریقت "چشتیه " نیز دست دراز داشت . در قالب هوادارانش شماری از عوامل خادوی را به حیث یک شخصیت عرفانی در میان مردم تبلیغ می کردند و هم اکنون شبکه های خاد روس در خانقاه های افغانستان از وی به نیکویی یاد می نمایند .

همچنان یک تن از نظامیان اردو که در کابل در ایور تکسی بود غرض کاروبار اطلاعاتی به هند فرستاده شد و از آنجا به (تورنتوی کانادا) رسید و در اینجا تا مدتی به کار گویا فرهنگی خودش را مصروف ساخت ! در سالهای ۱۳۳۱ شخصی بنام ("ملا صمد کتابفروش ") که در بازار کتابفروشی شهر کابل دکان کتاب فروشی داشت به پاکستان رفت و آمد داشت . وی از آن کشور کتب و رساله های "متبرکه" دینی و مذهبی وارد می نمود . این شخص متدین و بسیار مذهبی و سخت گیر که ؛ حتا در هنگام برگزاری محفل خوشی خانواده دسته " ساز زنانه" را در خانه اش راه نمی داد ، تا پسران خرد سال آواز خوان و خانم های مطرب لحظه ای با ساز و آوازشان خانواده وی را شاد سازند. شنیدن آواز ساز را حرام می شمرد. مردی بلند قامتی از اردوی شاهی افغانستان به گونه ای با وی طرح دوستی ریخته بود که بعضی اوقات به داخل دکانش نشسته با وی صحبت می نمود . بنا بر اصرار خانواده در محافل خوشی از آن دوست نظامی خود - که وی در خانه بعضی از دوستان مذهبی همتراز "ملا صمد" بدون آلات ساز ، آواز می خواند - تقاضا می نمود تا در حضور مردان خانواده و مهمانانش بدون ساز اشعار تبرکی و تهنیت گویی را با آواز بلند بخواند و بعد از ختم هر آهنگ ، فکاهی های معروفش را بگوید و حاضرین را بخنداند ، آنطوری که محافل خوشی سایر دوستانش را شاد می نمود و می خنداند؛ محفل وی را نیز شاد بسازد. صاحب منصب بلند قامت با این شیوه ؛ حتا در خانواده های سخت متعصب و مذهبی کابل که تحت اشتباه و یا پیگرد - دولت ظاهر شاه خاین به مردم و کشور - قرار داشتند ، راه پیدا کرده مناسبات خانواده ، دوستان دور و نزدیک شان را شناسائی می نمود و

اذیت کننده و تعجب آور اینجاست که می بینیم افراد وابسته به ساواک آنوقت ، چون نوری زاده ها از نفوذی های ارتش شاه ؛ همچنان اعضای مخفی ساواک زیر عبا و قبای ملا و آخوند و آیت الله، در جریان انقلاب و در تکانه های بعدی آن که خمینی و ... را در رأس انقلاب قرار دادند؛ سخنی به میان نمی آرد . و با نوشتن همین جمله کوتاه :

« در هفته های نخست پیروزی انقلاب هیأت مأمور رسیدگی به اسناد ساواک تنها در اندیشه جدا کردن اسناد مربوط به همکاری های بعضی از ارباب عمائم و انقلابیون مسلمان با ساواک بودند » چنین امر مهم را خاتمه

یافته نشان می دهد ؟ !» بعد از نشر نوشته وی در نشریه " ایران استار " هیچ قلم به دستی آگاه از حقایق، عرض وجود نکرد که تحریفاتش را به نقد بکشد و اثرات آن را در اذهان خنثی سازد !

به ادامه نوشته نوری زاده در زیر توجه نمائیم :

« زمانی که فکر تشکیل یک نیروی گارد ویژه شبه نظامی در شورای انقلاب مطرح شد ... از طریق صاحبان این تصور تعدادی از طلبه ها و بچه آخوند ها و گروه پاسداران اولیه خمینی و مدرسه رفاه نیز وارد سپاه شدند »

در اینجا نویسنده ، نامی از طلبه ها نبرده واز وابستگی طیف آنها و چگونگی امرار معیشت و ارتباطات پیش دسته های شان با شبکه های اطلاعاتی رژیم شاه چیزی ننوشته ؛ همینطور از پاسداران اولیه خمینی . چهار کتگوری یاد شده از زمره اولین پایه گزاران سپاه پاسداران بودند که در میانشان موقعیت اجتماعی و هویت پاسداران (بادیگارد های) خمینی جداً قابل غور و کنجکاوی است . شماری از افراد این چهار کتگوری ، اگر از جمله اعضای ساواک تحت فرمان CIA و ساواک نبوده باشند ، از حیثه نفوذ اطلاعات " ارتش شاهنشاه آریامهر " تحت فرمان پنتاگون به طور قطع دور نبودند .

حال به عنوان فرعی نوشته نوری زاده (" سپاه در مقام ساواک ") توجه می نمائیم :

« از آنجائی که با تصویب لایحه انحلال ساواک در دولت دکتر شاپور بختیار و سپس پیروزی انقلاب عملاً سازمان اطلاعات و امنیت کشور از هم پاشیده بود در هفته های نخست پیروزی انقلاب هیأت مأمور رسیدگی به اسناد ساواک ("غرضی" استاندار بعدی خوزستان و وزیر نفت و پست و تلگراف اسبق ، برادر مهندس طباطبائی معاون نخست وزیر موقت انقلاب از اعضای هیأت بودند) تنها در اندیشه جدا کردن اسناد مربوط به همکاری های بعضی از ارباب عمائم و انقلابیون مسلمان با ساواک بودند و نیز اسنادی را که علیه گروه های رقیب بود (مثل ارتباط شماری از توده ئی ها و مجاهدین و ملیون با ساواک) خارج می کردند تا بعد ها از آن شمشیری برای ضربه زدن به رقباء بسازند (...) ، دولت انقلابی ، بر آن بود تا سازمان اطلاعات و امنیت ملی را در جایگاه ساواک قرار داد . ساواما چنین متولد شد اما در عمل تا زمانی که بعضی از کارمندان اداره هشتم و تشکیلات ضد جاسوسی ساواک پیشین به کار دعوت شدند و بعضی از دوایر ساواک احیاء شد ، بار جمع آوری اطلاعات و بر خورد مخالفان ، بر عهده سپاه گذاشته شد . اطلاعات سپاه نخست تحت ریاست محسن رضائی به سرعت برپا شد و تعدادی از جوانان انقلابی از جمله زندان دیده های دیروز و جدا شده از سازمان مجاهدین خلق و گروه های چریکی کوچک اسلامی جذب این تشکیلات شدند... از سوی دیگر بعد از تشکیل وزارت اطلاعات و امنیت که قانون تأسیس آن (..) عملاً اطلاعات سپاه را تابعی از تشکیلات کلاً امنیتی یعنی وزارت اطلاعات "واواک" قرار داده بود « ؛ (تکیه از توحی)

«غرضی» استاندار خوزستان و وزیر نفت و پست و تلگراف اسبق آدم فوق العاده ای باید بوده باشد که دو پست بسیار مهم (نفت که به خاطر آن کودتا ۲۸ مرداد به وقوع پیوست ، اهمیت پست و تلگراف که از نفت

کمتر نیست) به وی سپرده شده بود . نوری زاده - این ژورنالیست بسیار کنجکاو ، گپ ساز و خبر چاقکن وابسته به ساواک شاه آنقدر بی خبر نبود که نام های بقیه هیأت را نداند .

کسی چه می دانست که اینها (هیأت بسیار با صلاحیت) با اسناد چه کردند . با اسناد یعنی سوانح (بیوگرافی) ده ها هزار ساواکی مخفی اعم از بخش خارجی و داخلی ؛ همچنان صد ها تن از آنها که در احزاب و سازمان های چپ و دموکرات نفوذ نموده بودند، چه صورت گرفت. هزاران تن شان که در مساجد و تکایا در قالب آخوند به کار و بار اطلاعاتی در گذشته اشتغال داشتند و پیش از انقلاب برای کیش شخصیت خمینی نیز تبلیغ می کردند و شمار زیادی از آنان بعد از به چنگ آوردن قدرت در پست های بسیار حساس "دولت انقلابی" خزیدند. [۲] یک آدمک در ظاهر لومپن که در گوشه ای بازار به فروش آهن پاره های زنگار گرفته مشغول بود، در یک مدت کوتاه سرنوشت زندانیان سیاسی یعنی دلیرترین ، صدیق ترین و بافهم ترین فرزندان ایران را رقم می زند و روانشناس متبحر در زمینه کشاندن زندانیان به جانب دولت جاهلان " از آب در آمد" ، یعنی حاجی داوود معروف و در کشور ما یک مأمور اشپلاق به دهان ترافیک روی سرک (" قومندان خوجه ") دفعتاً شکنجه گر خاد و بعد از یکی دو ماه قومندان عمومی زندان مخوف و معروف پلچرخی و هم کاسه و دسترخوان مهمترین جنرالان KGB (مشاورین زندان در اصل آمران زندان مخوف پلچرخی) می شود !

استعمارو امپریالیزم حاضر است یک شهرمردن و پر نفوس را با بمب اتمش به خاک یکسان کند ؛ اما به هیچوجه حاضر نیست مشخصات تشکیلات مخفی اش به دست مردمی به پا خاسته و یا رقیب هایش بیفتد . نجیب الله اجنت اصلی KGB در همین راه (آمادگی برای ارائه نام های اعضای خاد خارجی به غرب (در صورتی که از کشور به خارج انتقالش بدهند) توسط عوامل KGB در قالب طالب ، مثله شده به دار کشیده شد. همینطور وزیرخاد یعقوبی و عامل دیگرش - زیر پوشش مجاهد - یعنی احمد شاه مسعود نیز جاننش را در همین راه از دست داد . دیده شود که امپریالیزم روسیه در آینده سر فهمیم - این کلید دار بعدی "صندوق سر بسته خاد" را چه وقت زیر بال بلند پروازش خواهد کرد .

آقای نوری زاده صرفاً با نوشتن نام یک تن و موقعیت اداری هیأت رسیدگی به اسناد ساواک در دولت بسنده نموده ، بنا بر علل اطلاعاتی نخواستہ در زمینه تسخیر و تصرف و به خصوص تفکیک اسناد سازمان اطلاعات یک کشور بسیار با اهمیت آسیائی [که بنیاد دولتش توسط یک ابر قدرت جهانی و بالکۀ منطقه ئی آن، یعنی اسرائیل ساخته شده و همینطور ارتش مدرنش ، ظاهراً هموند و همکار و هم کردار اطلاعاتی اش (ساواک) را تنها گذاشته و با بیطرفی نظاره گر تصرف ، تخریب و انحلالش بوده است] توسط هیأت گمارده شده که به رمز و رازهای اطلاعاتی کشور دست یافته اند ؛ به افشاء گری بپردازد . وی نخواستہ بیوگرافی هر یک از اعضای کمیته تفکیک اسناد ؛ من جمله تعلقات اجتماعی و سیاسی و ارتباطات پیدا و پنهان آنان را برملا نماید . در بالا اشاره شد که ارتش برادر تنی اش ، یعنی ساواک را تنها گذاشت که به حریمش "دست درازی" شود و تشکیلش "منحل" گردد .

چرا نباید نوشت که ارتش ساخته شده توسط امپریالیزم امریکا به خاطری نظاره گرفعل و انفعالات درون انقلاب بود که می دانست سکان آنرا از طریق عوامل قبلاً نفوذی خود و ساواک از دست پرتوان مردم (با ترفند و توطئه) گرفته آنرا بر وفق پروژه طرح شده امپریالیزم امریکا (کلاً سرکوب انقلابیون واقعی و تیر باران های دسته جمعی فرزندان دلیر و از جان گذشته ایران در زندانها و خارج از آن) می چرخاند .

در اینجا نوری زاده به این نکته بسیار مهم : "بعضی از کارمندان اداره هشتم و تشکیلات ضد جاسوسی ساواک پیشین به کار دعوت شدند و بعضی از دوایر ساواک احیاء شد" که اشاره ای کاملاً نارساست نموده ، مطالب بسیار مهم و خطیری را از نظر انداخته است (چرا ؟) ، چه تعداد افراد در "اداره هشتم" مشغول کار بودند که صرفاً بعضی شان دعوت شدند . وی چرائی پذیرش "بعضی از کارمندان اداره هشتم" را در واواک به روشنی بیان ننموده و سبکدوش نمودن آنانی را که مورد پذیرش واقع نشدند ، در اینجا تذکر نداده است. آیا تشکیلات ضد جاسوسی "ساواک" چندین ده نفر بود که نوری زاده کلمه جمع شمار معدودی ، یعنی «بعضی» شان به کار دعوت شدند» را به کار گرفته است . اداره تشکیلات ضد جاسوسی کشوری مثل ایران که از موقعیت خاص در منطقه برخورداربود و تمام طیف های اجتماع را تحت نظر داشت ؛ حتا نیرو های ضد سلطان قابوس را در منطقه تحت پیگرد قرار می داد ، فقط "بعضی شان" می باید به واواک اسلامی دعوت می شدند .

سرنوشت بقیه این نیروی کاردان و با تجربه ، کاملاً مخفی و مخرب ، منضبط و متشکل نظامی که می شود گفت بیشترین و مهمترین معلومات را از هموطنان ایرانی شان به طور اعم و از کارمندان و اراکین دولت به طور اخص داشتند و حضور شان در ایران - برای رژیمی که منحلش کرده و از امتیازات و منافع وافر مادی و معنوی (معنوی در جمع خودشان) محرومش ساخته در واقع نانش را گرفته - بسیار خطرناک بود ؛ چه شد ؟ به کجا انجامید ؟

همچنان ساواک خارجی ، یعنی بخشی جاسوسی آن که حتی افراد مهمی چون خلیل زمر پرچمی مشهور که به همین خاطر از جانب حزبش ["حزب دموکراتیک خلق"] سالهای طولانی در زندانی ماندنی شد و یا لطیف پیرام مستنطق و شکنجه گر معروف خاد [که زمانی داکتر رضا براهنی حین نخستین صحبتش با این قلم بدون دقت این شکنجه گر را دوست خودش خواند که بی درنگ ماهیت پلید این تجزیه طلب را درجمعی از ایرانی ها برملا نمودم] و یا مخدوم رهین (بعداً در موردش بیشتر خواهید خواند) در خدمت این سازمان قرار داشتند و دارند. [*]

به گمان نزدیک به یقین ، نویسنده ، حقایق را سرچپه (وارونه) جلوه داده و یا این که معلومات شفاهی و شاید هم کتبی را از کدام منبع خود غرض به دست آورده است. آن منبع یا انجمن و یا شخص ، چنین چیزی غیر قابل قبول را برای رد گم کردن کاوشگران مسأله و فریب مردم در اختیار نویسندگانی مثل نوری زاده قرار داده است .

[* - بخش خارجی " ساواک شاه " (بخوان شعبه CIA در ایران) در افغانستان تا پیش از رویکار آوردن دست نشانده بعدی (خمینی جلد) فعالیتش ادامه داشت . عوامل ساواک از آغاز کار شعبه ای از " هواپیمائی ملی ایران " (هما) درکابل فعالیت اطلاعاتی داشتند . کارکنان افغان آن نمایندگی (هما) را با معاش [پرداخت حقوق ماهانه] زیاد تطمیع نموده به همکاری با ساواک سمت و سو می دادند . مانند یک تن از شاگردان لیسه عالی حبیبیه به نام (حفیظ) . همچنان ساواک از طریق کنسولگری ایران در کابل کارکنان افغان (مثل سید علی شاه) را به ساواک جذب کرده بودند] .

« علی شمخالی که اولین سپاهی بود که با درجه دریا داری فرماندهی نیروی دریائی ارتش را عهده دار شد... »

این سپاهی به ظاهر ساده (این علی شمخالی) کی بود در کدام اکادمی نیروی دریائی کشور های پیشرفته مثل انگلستان و... به اصطلاح آموزش نظامی دریاداری دیده بود که یک شبه به فرماندهی دفاع از مرز های دریائی سرزمینش گماشته شد .

ما در کشور خود شاهد این نوع نقل و انتقال نیرو های مخفی استخباراتی (اطلاعاتی) زیر فرمان استعمار بوده ایم که چگونه کاردانهای نظامی از تانکیست گرفته تا پیلوت هلیکوپتر های نظامی و ... با شیوه های مختلف به دستور خالق سیاسی نظامی شان (KGB و GRU) از بخش وزارت دفاع و خاد دولت دست نشانده (در رأس کارمل - نجیب) به بخش "شورای نظار" مسلمانما، به سر باندی ربانی - مسعود (دو اجنت سرسپرده سوسیال امپریالیزم شوروی) انتقال داده می شدند.

آنگاهی که استعمارو امپریالیزم از طریق دولت های دست نشانده و یا وابسته و یا تعویض شده ، بر سرنوشت مردم حاکم شوند ، تضاد های درون جامعه در مرحله معینی از تکامل شان به نقطه حاد خود رسیده ، عمده ترین آن که همانا تضاد جامعه در کل با امپریالیزم می باشد ، انعکاس سوزان و انشعاب بر انگیزش را در مناسبات و سیاست های گردانندگان دولت وابسته و یا دست نشانده و یا تعویض شده ، متبلور ساخته محفل و یا محافلی که بر بخشهایی از ارکان چنین دولت ها مسلط بوده و از استقلال نسبی بر خورداراند و یا عامل نفوذی دشمن بوده ، دست به تمرد پنهان و بعداً آشکارا در برابر امپریالیزم مسلط بر کشور شان زده ، روابط گسترده تر سیاسی و اقتصادی دولت را به جانب کشور مورد علاقه شان ، سمت می دهند . ما این سمت و سو دادن را در کشور خود در وجود رهبرکودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (سردار داوود خان) دیده می توانیم. همچنان چنین تمایلی را در وجود برخی از محافل در رهبری جمهوری اسلامی ایران به جانب امپریالیزم فدراتیف روسیه از یک جانب و از جانب دیگر نقش بخشهای کاملاً مخفی حزب توده و آنانی که مخفیانه توسط نخبگان اعضای رهبری آن حزب ، بنا به دستور KGB سازمان دهی شده بودند (بدون آنکه گزارش جذبی هایشان را به کمیته

مرکزی حزب توده بدهند) را در درون پیکره های "دولت خمینی" [در این سمت و سو و زد و بند های تجارتي و خرید سازو برگ نظامی از آن کشور] نادیده نمی توان گرفت.

عناصر کشته شده و یازدانی شده این حزب (توده) توسط جمهوری اسلامی در واقعیت امر پرده و پشتوانه ای شده بود برای پنهان کردن این طیف مخفی مانده در درون نظام . نظام می پنداشت که حساب هرچه توده ئی است را پاک کرده و دست شان را از کار در بطن رژیم کوتاه نموده و از گرفتارشدگان شان - منتهی تعداد کم - در زندان به حیث جاسوس استفاده می کند ، مگر آخوند شعور کرده نمی توانستند که با بزرگترین غول اطلاعات جهان که نفوذی هایش تا هم اکنون در بطن و متن سازمان های اطلاعات غرب فعالیت می کنند ، سرشاخ شده نمی توانند . KGB افراد حرفه ئی و کاردانش را از مدتها قبل ؛ در درون تشکیلات ساواما و بعداً اوواک رژیم جابه جا نموده بود ؛ حتا در ساواک شاه ، به غیر از نفوذ توده ئی ها عوامل افغانی اش مثل (خلیل زمر) و (رهین مخدوم) رخنه کرده بودند .

با وضاحت می توان گفت که مناسبات اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی با روسیه قابل دقت بوده احصائیه و آمار تجارت خارجی اش با روسیه - به خصوص بعد از فروپاشی شوروی - در بخش خرید اسلحه و صنایع اتمی یک رقم بسیار درشت چندین میلیارد دالر را بیان می کند. و از جانب دیگر وجود مشاورین روسی در بخشهای مختلف این صنایع و سایر بخشهای دولت ایران موجب چرخش این کشور به جانب روسیه شده ، که مقاله " افسران سپاه ... " از آقای نوری زاده در همین مورد می تواند شاهدهی باشد براین مدعا .

و حال نگاهی به مقال دومی نوری زاده تحت عنوان « افسران سپاه از امامزاده " ک گ ب " آمده اند » مندرجه ایران استار (شماره ۶۵۰ مؤرخ ۹ فبروری ۲۰۰۷ صفحات ۴ / ۵۴ و ۵۵) می اندازیم (که جمع آوری ارقام و داده های تجارت خارجی ایران با روسیه توسط این ساواکی ضد کمونیست کاریست در خور توجه).

در زیر عنوان « افسران سپاه از امامزاده " KGB " آمده اند » چنین آمده :

« ... در واقع مسکو بار دیگر جایگاه بین المللی خود را به عنوان قبه کتوله های سیاسی از تیره احمدی نژاد و هوگو چاوز بشارالاسد و مورالیس و ... تثبیت کرده است .

زمانی که اقتدار داشتیم و زبان گویا البته روسها منبع خرید شدند و در مقابل دریافت گاز ، ذوب آهن را به ما دادند . اما امروز که در موضع قدرت نیستیم بافلاکت ۷۰۰ (هفتصد) میلیون دالر به آنها میدهیم چهل تا منظومه موشکی ضد هوائی به ما بفروشنند . دو میلیارد و یکصد میلیون دالر دادیم سه زیر دریائی کیلوکلاس با تکنولوژی جنگ جهانی دوم خریدیم ... در طی ۱۵ سال اخیر بیش از ده میلیارد دالر از روسها اسلحه خریدیم و بابت نیروگاه اتمی بوشهر نیز کم و بیش حدود هشت میلیارد دالر از آغاز دهه ۹۰ قرن گذشته میلادی به روسها پرداخت کرده ایم . قبل از انقلاب کارشناسان و مهندسان شوروی که در طرح ذوب آهن اصفهان مشارکت داشتند کاملاً تحت کنترل بودند ... حالا همه جا روسها هستند بیش از دو هزار تن از آنها با خانواده های شان در

بوشهر اقامت دارند . در صنایع نظامی ما تعداد کارشناسان روس ، اوکراین و بلا روس از سه هزار افزون است . علاوه بر این صد ها دانشجو و عناصر سپاه یاسدار در روسیه درس خوانده و می خوانند و خیلی از آنها از طرف گوناگون با مقام مقدس امامزاده KGB دیدار داشته و اغلب در بازگشت ارتباط با امامزاده حفظ می کنند. به گفته یکی از افسران سپاه که در یک ایمل با ابراز نگرانی از حضور گسترده کارشناسان نظامی و امنیتی روسیه در ارتش و سپاه مطلب نگران کننده ای نوشته بود بیش از ۵۰۰ تن از خلبانان کمک خلبانان ارتش و سپاه نزد روسها آموزش دیده اند و این رقم در مورد افسران و درجه داران واحد های زرهی (تانک و توپخانه) و واحد های موشکی به بالاتر از ده هزار تن می رسد... » ؛ « ...هم اکنون در جمع دیپلماتها و کارشناسان سفارت روسیه در تهران که دیر گاهی است همگی زیر آسمان پارک اتابک در آپارتمانهایی که در مجتمع سفارت ساخته اند جمع شده اند حد اقل بیست افسر KGB گرم فعالیت و به دام انداختن آدم های مستعد در درون دستگاههای رژیم هستند. علاوه بر این بین وزارت اطلاعات جمهوری ولایت فقیه KGB قرار دارد همکاری و تبادل اطلاعات از ۱۷ سال پیش موجود است . راه های اقرار گرفتن مدرن از زندانیان و سر به نیست کردن اسلام ناب انقلاب محمدی از سوی استادان و کارشناسان KGB در دانشگاه جلیله امام باقر وزارت اطلاعات و نیز تشکیلات سپاه آموزش داده می شود . » [تکیه از توخی]

و حال با مثالی از **زنده یاد محمود گودرزی** که سالها پیش در نوشته اش نشر شده در شهروند (که با تأسف در برش دست داشته من ، شماره و تاریخ نشریه گرفته نشده) به این بحث پایان میدهم .

داکتر محمود گودرزی می نویسد :

« اداره حفظ قانون اساسی از نخستین سال ایجاد للمان غرب به عنوان دولت مستقل در سال ۱۹۴۸ اداره ای برای مسایل امنیتی آن کشور به وجود آمد که با نام Bundesamt fuer Verfassungsschutz (اداره حفظ قانون اساسی) فعالیت می کند . آن را می توان همتای FBI دانست. در گزارش دادگاه میکونوس آمده : " پیشرفت سازمان های اطلاعات ایران نشان دهنده تشابهی با ساختار سازمان KGB می باشد. در درون KGB نیز سازمان ویژه ای وجود داشت که انحصاراً به تهیه و به کارگیری جدیدترین تکنولوژی های مراقبت و ارتباطات می پرداخت این پیشرفت می تواند تحت تأثیر کارمندان سابق KGB باشد که ظاهراً مشاور و اواک می باشند »

ادامه دارد

[۱] **علیرضا نوری زاده** همانطور که مشاهده شد فردی زیرک و البته تحصیل کرده ای است که با کمک فن بیان و اشراف اطلاعاتی نسبت به وقایع توانسته است خود را به عنوان یک روزنامه نگار معروف مطرح سازد؛ هیچ شکی نیست که فعالیت او در تماس با سازمان های جاسوسی و ضدایرانی امریکائی است و گرنه چطور می شود که او با عبدالمالک ریگی و ... تماس حاصل کند [http://cheramahastim.blogfa.com]

وطن امروز نوشت : **علیرضا «نوری زاده»** نویسنده و مفسر ضد ایرانی شبکه های ماهواره ای تلویزیونی فارسی زبان (نظیر صدای امریکا VOA) و بعضاً عرب زبان (نظیر شبکه ضدایرانی العربیه) و نشریات وابسته به کشورهای ارتجاعی عرب و مرتبط با سازمان های جاسوسی امریکا، انگلستان و اسرائیل نظیر الشرق الاوسط، عکاظ و الحیات را نسل بعد از انقلاب به خوبی نمی شناسد یا اصلاً نمی شناسد، به همین دلیل ممکن است ترهاتی که این جاسوس چندجانبه همه روزه به هم می بافت و از بلندگوهای تبلیغاتی امریکا، انگلستان، اسرائیل و کشورهای مرتجع عرب منطقه پخش می کند بعضی مغزهای خام و ناآگاه را به اشتباه بیندازد که به قول معروف: «شلغم هم جزو میوه هاست (http://www.asriran.com)

[۲] - این جانب در ماه پنجم سال ۱۳۵۱ از طریق زمین مسافرتی به اروپا داشتم . اوایل ماه اسد بود . از راه سرحد (مرز) اسلام قلعه و عبور از تایباد وارد مشهد شدم . سرویس ("مهین تور" را غرض رفتن به تهران انتخاب کردم . در سرویس تعدادی چوکی (صندلی) خالی و بدون مسافر بود . مردی بلند قامت و قوی هیکل ملبس با عبا ی اسلامی که به دور کلاه مدورش تکه سفیدی (یا سیاه) پیچیده شده بود، چوکی اش را که عقبتر از من قرار داشت ترک گفته ، در حالی که مؤدبانه سلام می داد با گفتن جمله ای " آغا شما مال افغانستان هستید اجازه می دهید اینجا بنشینم " در چوکی پهلویم نشست . بعد از گذشت مدتی سر صحبت را با من باز نموده از ترکیه و پاکستان واز اروپا و تکاملش چیز های گفت . از گذشته "پر افتخار" کشور های اسلامی مطالبی را در میان گذاشت . من ظاهراً با بی میلی در واقع با توجه به حرف هایش گوش می دادم . سطح فهم و احاطه سیاسی اش در رابطه با مسائل و اوضاع آن وقت ایران ، افغانستان و جهان ، شدیداً موجب تعجبی آمیخته با تحسینم شده بود . می کوشیدم ارتعاشات تعجب و تحسین در خطوط چهره ام به حرکت نیفتد ، زیرا بالای این شخص که در جریان صحبت چند باری واژه های مترقی را - که در گپ و گفت طیف چپ انقلابی ایران و افغان حین جر و بحث سیاسی به کار برده می شد - به زبان رانده بود ، شک کردم که مبدا این مرد بلند قامت عبا پوش ، ساواکی نباشد . همینطور در ذهنم خطور نمود که شاید سفارت ایران مقیم کابل که مکلف بود از ورود مأمورین (کارمندان) رسمی دولت افغانستان به ایران (که از آن سفارت ویژه اقامت و یا ویژه ترانزیت از ایران در خواست می کردند)

به شعبات مربوطه ساواک گزارش بدهد ، نام من را هم که دارای پاسپورت خدمت بودم [که مختص به کارمندان وزارتخانه ها و سایر ادارات رسمی افغانستان بود] به مرکز کشورش خبر داده باشد . آخوند قد بلند و تنومند بحث سیاسی را آغاز کرد از شرایط سیاسی افغانستان و احزاب و جریانهای سیاسی که در کابل برآمد آشکار داشتند ، مطالبی را بیان نمود . از جریان "شعله جاوید" ، فرکسیون های " حزب دموکراتیک افغانستان" (خلق و پرچم) و تظاهرات سایر جریانات سیاسی جسته گریخته مطالبی بیان داشت . در باره مسافرتش به هرات چیز های گفت و به نحوی از مسؤولین دولتی شهر هرات شکایت کرد که یکی دو روز قبل وی را در مسجد بزرگ و تاریخی شهر بعد از ختم نماز اجازه ندادند که به منبر بالا شده صحبت نماید . و این موضوع موجب خشمش شده بود . آخوند مذکور علت این را که چرا در هرات نگذاشتند وی منبر برود و حرف هایش را بزند از من پرسید : « شما چه فکر می کنید چرا به من اجازه ندادند که برای نمازگزاران خطابه بدهم ؟» من که در نقش شنونده مؤدب و گیرمانده تا آن وقت به جز یکی دو جمله کوتاه - که نشانگر عدم علاقه ام به امور سیاسی تلقی گردد - چیزی نگفته بودم ، اظهار داشتم : " متأسفم که علت آن را نمی دانم " . آخوند مذکور که نتوانست و یا نخواست خشمش را پنهان سازد ، با لحن ملامت بار مرا مخاطب قرار داده چنین گفت " آغا شما اینقدر مسائل و جریانات در کشور تان وجود دارد چطور بی تفاوت مانده اید " با ناراحتی و لحنی خجالت بار که عدم آگاهی من را در مسائل سیاسی تداعی کرده بتواند ، به ملای ایرانی گفتم : " ... من یک دکاندارم مشغول زندگی شخص خودم میباشم ... " بلی خواننده گرامی این ساواکی با گفتن " فکر نمیکنم شما دکاندار باشید زحمتم را کم می کنم " از چوکی پهلویم بلند شده به سمت مقابل در یک چوکی خالی لمیده به فکر فرو رفت .

ادامه دارد